

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020729**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: تبعیت دلالت از اراده /تبعیت دلالت از اراده /مقدمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته حقیقت وضع، ارادۀ استعمالی، ارادۀ تفهیمی و ارادۀ جدّی را مورد بررسی قرار دادیم و گونه­های مختلف آن را تبیین و تحلیل نمودیم.

در ادامه به بحث تبعیت دلالت از اراده وارد شدیم؛ در این جلسه به تکمیل بحث تبعیت دلالت از اراده می­پردازیم.

# تبعیت دلالت از اراده

از قدیم در میان اهل معقول بحثی مطرح بوده که در کلام مرحوم شیخ الرئیس[[1]](#footnote-1) و مرحوم خواجۀ طوسی[[2]](#footnote-2) نیز منعکس شده است؛ بحث مورد نظر آن است که آیا دلالت لفظ تابع ارادۀ لافظ است یا تابع ارادۀ لافظ نیست؟

در اینکه اساساً مراد از این تعبیر چیست، مرحوم آقای صدر می­فرماید ما باید سه مرحله بحث مستقل انجام دهیم که با بحث مورد نظر مرتبط است:

1. آیا دلالت لفظیه، تصوری است یا تصدیقی؟
2. آیا دلالت لفظیه، متوقف بر وجود اراده است؟ به عبارت دیگر آیا دلالت لفظیه به گونه­ای است که صرفاً در ظرف فعلیت اراده شکل می­گیرد؟
3. آیا مدلول، ذات معنا است یا معنای مقید به اراده؟[[3]](#footnote-3)

ایشان این سه مرحله را مورد بحث قرار می­دهند اما ما قصد داریم بحث را در دو مرحله دنبال کنیم.

مرحلۀ دوم بحث ایشان، این بود که آیا دلالت لفظیه متوقف بر اراده است یا نه؟ کلام ایشان دارای ابهام است؛ از بحث­های ایشان چنین استفاده می­شود که آیا دلالت لفظیه، متوقف بر **احراز اراده** است یا متوقف بر **احراز اراده** نیست؟ به نظر می­رسد بحث باید به این شکل مطرح می­شد نه آن شکلی که ایشان مطرح نمودند. این خودش یک بحث مستقل است که آیا برای دلالت، احراز اراده لازم است یا احرازش لازم نیست؟

یک مطلب هم این است که خود کلام دلالت دارد، ولی دلالت کلامی، خودش دال بر اراده است؛ یعنی با خود دلالت، اراده نیز احراز می­شود. پس لازم نیست در رتبه سابق بر دلالت، اراده احراز شود و پس از آن، دلالت شکل بگیرد. در واقع عمدۀ کلام همین است.

## تصوری یا تصدیقی بودن دلالت لفظی

بحث اول این بود که دلالت لفظیه، از مقولۀ تصور است یا تصدیق؟ مرحوم آقای صدر، بحث را بر اساس دو مسلک دنبال می­کنند:

1. **مسلک قرن اکید**: یک مسلک، مسلکی است که حقیقت وضع را، ایجاد اقتران اکید بین لفظ و معنا می­داند؛ بر اساس مسلک قرن اکید، اقتران، بین تصور لفظ و تصور معنا است؛ در نتیجه از دلالت لفظی، مقولۀ تصور خواهد بود نه تصدیق.
2. **مسلک تعهّد**: اما بنابر مسلک تعهّد، متکلم متعهّد می­شود تنها در صورتی لفظ را بیاورد که قصد تفهیم معنا را داشته باشد؛ طبق این مسلک طبیعتاً استعمال لفظ، دال بر قصد گوینده است، لذا از مقولۀ تصدیق خواهد بود نه تصور. به عبارت دیگر بر اساس مسلک تعهّد، طرف ملازمه قصد گوینده نسبت به تفهیم معنا است پس با دیدن لفظ، قصد متکلم \_که از مقولۀ تصدیق است\_ کشف می­شود.

ایشان می­فرماید از آن رو که مسلک صحیح در حقیقت وضع، مسلک قرن اکید است و مسلک تعهّد مسلک صحیحی نیست، می­بایست دلالت لفظ را از مقولۀ تصور دانست نه تصدیق.

این تعبیری است که در تقریرات مرحوم آقای هاشمی وارده شده است.[[4]](#footnote-4)

اما در تقریرات آقای حائری بحث به شکل دیگری مطرح شده است[[5]](#footnote-5). طبق تقریرات آقای حائری، مرحوم شهید صدر می­فرماید اگر ما قائل به مسلک تعهد باشیم، دلالت کلام از مقولۀ تصدیق است؛ ولی اگر مسلکی غیر از مسلک تعهّد را اختیار کنیم، دلالت لفظ، از مقولۀ تصور خواهد بود. همانطور که پیدا است در تقریرات آقای حائری، (بر خلاف تقریرات آقای هاشمی) در مقابل مسلک تعهّد، خصوص مسلک قرن اکید مطرح نشده بلکه گفته شده اگر به مسلکی غیر از تعهّد قائل باشیم، دلالت لفظ از مقولۀ تصور است نه تصدیق. البته فکر می­کنم ایشان مسلک اعتبار را مطرح نکرده ولی به هر حال به خصوص قرن اکید نیز نظارت ندارد؛ ایشان می­فرماید طبق مسلک­هایی که وضع را ایجاد سببیت حقیقی بین لفظ و معنا می­دانند \_که یکی از آن­ها مسلک قرن اکید است\_ ، دلالت لفظ، دلالت تصوری خواهد بود یعنی وضع باعث می­شود بین تصور لفظ و تصور معنای سببیت حقیقی شکل بگیرد؛ مسلک قرن اکید در واقع برای تبیین این نکته است که چگونه تصور لفظ می­تواند سببیّت حقیقی برای تصور معنا داشته باشد.

از ابتدا تا انتهای کلمات آقای شهیدی در این بحث، تقریباً همان کلمات مرحوم شهید صدر است اما یک سری نکات اضافی نیز در آن وجود دارد مثل این که بنابر مسلک اعتبار بحث به چه شکل دنبال می­شود[[6]](#footnote-6). ما ابتداء فرمایش مرحوم شهید صدر را مطرح می­کنیم.

محقق خوئی در اینجا بر اساس مسلک تعهّد مطلبی را بیان نموده و در صدد هستند تا آن را به مسلک اعتبار نیز سرایت دهند؛ که ما در آینده آن را موضوع بحث قرار می­دهیم.

ما سابقاً گفتیم مسلک ایجاد اقتران اکید، برای تبیین حقیقت وضع تعیینی نادرست است. هم­اینک قصد داریم به ذکر یک سری نکات اضافی در این زمینه بپردازیم.

### بررسی مسأله بر اساس مسلک قرن اکید

پیش از این که وارد بحث شویم تذکر این نکته مناسب است که سابقاً گفتیم ما با دو گونه مفاد روبرو هستیم؛ یکی الفاظ دال بر مفاهیم اِفرادی و دیگری الفاظ دال بر مفهوم جمله؛ مدلول جملات، از مقولۀ تصدیق هستند و اساساً بدون تصدیق معنا ندارتد. پیش ا این که وارد بحث شویم مناسب است در این خصوص توضیحاتی را مطرح کنیم.

در خصوص مفاهیم اِفرادی، می­توان گفت: وضع، بین تصور لفظ و تصور معنا سببیت ایجاد می­کند پس طرف ملازمه تصور است نه تصدیق؛ اما در مفاهیم جملات، مطلب به شکل دیگری است؛ وقتی متکلم می­گوید«زیدُ قائمُ»، در واقع در صدد افهام نسبت تامۀ قیام زید است. مراد از نسبت تامه، نسبت تامه­ای نیست که در خارج تحقق دارد؛ یعنی نمی­خواهد مخاطب را به یقین برساند که مفاد این جمله در خارج تحقق دارد؛ چون حصول یقین برای مخاطب متوقف بر امور دیگری همچون راستگو پنداشتن متکلم، قابل اعتماد بودن دانستن او و اموری از این قبیل می­باشد؛ لذا اگر مخاطب، متکلم را راستگو و قابل اعتماد نداند، هر چند بار هم «زیدُ قائمُ» را به کار ببرد، برای مخاطب یقین ایجاد نمی­شود. این در حالی است که مقولۀ تکلم، و تفهیم و تفاهم متوقف بر راستگو بودن و قابل اعتماد بودن گوینده در نزد مخاطب نیست.

در کلمات مرحوم آقای بروجردی، بحث روی نسبت خارجی متمرکز شده است لذا به نظر می­رسد ایشان از نکات بحث فاصله گرفته­اند[[7]](#footnote-7).

مقصود ما از نسبت تامه، نسبت تامه­ای است که مقیّد به قصد گوینده است هر چند قصد گوینده به نحو تفصیلی در آن ملاحظه نمی­شود. سابقاً گفتیم بین جملۀ «من می­خواهم از قیام زید خبر دهم» و جملة «زیدُ قائمُ» تفاوت است؛ جایی که متکلم از قصد اِخبار، خبر می­دهد با جایی که از ذات معنا خبر می­دهد، دو مفاد مختلف دارند؛ هر چند در جایی که از ذات معنا خبر می­دهد نیز قصد اخبار و افهام به نحو اندماجی در آن نهفته است. پس مفاد «زیدُ قائمُ» نیز نسبت تامه­ای است که مقید به قصد افهام گوینده است.

باید دانست حتی ممکن است گوینده بخواهد دروغ بگوید و خودش نیز به حرف خودش باور نداشته باشد. پس این نسبت تامه مقید به اعتقاد گوینده نیست بلکه مقیّد به قصد افهام گوینده است. در جایی که متکلم شهادت دروغ می­دهد خودش اعتقاد ندارد ولی به هر حال مقولۀ تکلم و تفهیم و تفاهم شکل گرفته است.

خلاصه این که قصد تفهیم معنا به نحو اندماجی در مفهوم جملات اخذ شده است و وجود جملاتی که بدون قصد تفهیم معنا باشند اساساً برای ما قابل تصویر نیست. البته فرصت نشد فرمایشات مرحوم آقای صدر در خصوص نِسَب تامه را مطالعه کنم چون علی­القاعده در بحث مفاد نِسَب تامه باید این بحث­ها را مطرح کرده­ باشند. به هر حال ما معتقدیم در مورد نِسَب تامه خواه اخباری باشد و خواه انشائی، تا قصد متکلم ولو به نحو اندماجی در مفهوم درج نشود، اساساً مفاد جمله قابل تصویر نیست پس به نظر ما تصدیقی بودن دلالت در الفاظ دال بر مفهوم جمله، روشن است و عمدۀ بحث مربوط به مفاد الفاظ دال بر مفاهیم اِفرادی است.

در آینده فرمایشات مرحوم آقای صدر را مطالعه نموده و اگر مطلب قابل توجهی در این زمینه داشت مطرح خواهیم کرد.

**سؤال**: شخصی که الفاظ یک جملة کامل را به ذهن، می­آورد، آیا دلالتی در ذهنش شکل نمی­گیرد؟

**پاسخ**: مفاد آن، جملۀ کامل نیست. مرحوم آقای بروجردی می­فرمایند متکلم دو گونه فعل دارد؛ گاهی فعلش اخباری است و گاهی انشائی[[8]](#footnote-8)؛ این نکته­ای است که در بحث تفکیک بین مفادات اخباری و انشائی مطرح خواهیم کرد؛ ما در حقیقت معتقدیم، جملۀ «زیدُ قائمُ» به فعلی که از متکلم صادر می­شود مقیّد است؛ و الا مجرّد «زید قائم است» مفاد جمله نیست؛ مفاد جملة «زید قائم است»، مجرد قیام زید نیست بلکه قائم بودن زیدی که متعلق قصد گوینده است، می­باشد.

**سؤال**: اگر یک جمله­ای در یک جایی نوشته شده باشد و قصد افهامی هم در ورای آن وجود نداشته باشد، به هر حال تصور معنای جمله در ذهن ایجاد می­شود پس چگونه ادعا می­کنید جملات اساساً نمی­توانند از مقولۀ تصور باشند؟

**پاسخ**: دقت کنید؛ در اینجا نیز مخاطب می­گوید متکلم می­خواسته این مطلب را به من افهام کند نه این که این مطلب لزوماً در خارج واقعیت دارد.

**سؤال**: فرض را جایی قرار می­دهیم که مخاطب می­داند متکلم قصد افهام ندارد و صرفاً یک جمله­ای از او صادر شده است. در اینجا قصد افهام نیست ولی بالوجدان، مخاطب با شنیدن این جمله، یک تصویری در ذهنش ایجاد می­شود که از مقولۀ تصور است؟

**پاسخ**: مجرد تصور قیام زید، یک مفهوم اِفرادی است؛ ما قرار است جملۀ «زید قائم است» را مورد بررسی قرار دهیم. «زید قائم است» یک قضیه است و قِوام قضیه به آن است که از ذی­شعور صادر شده باشد. به عبارت دیگر این قضیه از آن کاری که توسط گوینده انجام شده، حکایت می­کند؛ البته باید توجه داشت این حکایت به نحو اندماجی است نه تفصیلی.

**سؤال**: وقتی شخصی خواب است و بدون هیچگونه قصد و اراده­ای جمله­ای را به کار می­برد، مخاطب چه چیزی از این جمله می­فهمد؟

**پاسخ**: هیچ چیز؛ بله چنین مطلبی را می­فهمد که اگر متکلم ذی­شعوری، چنین جمله­ای را به کار می­برد، قصد تفهیم معنا را داشت. پس چیزی که از این کلام می­فهمیم یک جملة شرطیه است مبنی بر اینکه اگر متکلم ذی­شعور و دارای اختیار بود، قصد تفهیم معنا داشت.

این مطلب را در آینده بیشتر توضیح می­دهیم.

#### وجود قرن اکید بین دو تصدیق

اصل مسلک قرن اکید، الهام­گرفته از آزمایشات معروف پاولوف است؛ پاولوف جانورشناسی معروف \_شاید هلندی\_ است که یک سگی داشته و آزمایشی روی این سگ انجام داده است. او همیشه پیش از غذا دادن به سگ، زنگی را به صدا در می­آورده و مثلاً 5 دقیقه پس از صدای زنگ، به او غذا می­داده است. پس از مدتی متوجه می­شود با شنیدن صدای زنگ، حیوان دچار تغییراتی همچون ترشح بزاق دهان می­شود و حال آن که هنوز غذایی به او نداده­اند. بر همین اساس بحث شرطی شدن را مطرح می­کنند.

من این مطلب را در کتب متفرقه خواندم و کتاب­های اصلی جانورشناسی را دنبال نکرده­ام. نمی­دانم آیا جانورشناسان ادعا دارند، در ذهن سگ، بین تصور زنگ و تصور غذا قرن اکید ایجاد شده است یا بین دو تصدیق قرن اکید ایجاد شده است؟

ما در ذهن سگ نیستیم و از نتیجۀ دقیق آزمایشات جانورشناسان نیز اطلاعی نداریم اما به نظر می­رسد، این مسأله از مقولۀ اقتران بین دو تصدیق است نه دو تصور؛ به عبارت دیگر در ذهن سگ دو تصدیق شکل می­گیرد؛ «زنگ به صدا در آمد» و «الآن وقت غذا است»؛ البته تصدیقات موجود در ذهن حیوانات، تصدیقات انسانی نیست ولی به هر حال در حیوانات نیز درجه­ای از ادارک و شعور وجود دارد که در همان مرتبۀ ادراکی خود، تصدیق مناسب با همان مرتبه، شکل می­گیرد.

این مطلب را می­توان در مورد خود انسان در نظر گرفت؛ شبیه این پدیده در مورد انسان­ها نیز وجود دارد. مثلاً وقتی در مدرسه صدای زنگ بلند می­شود، دو دقیقه بعد مدیر حاضر شده و با دانش­آموزان صحبت می­کند. در این مثال شنیده شدن صدای زنگ، در ذهن دانش­آموزان، چه پدیده­ای را ایجاد می­کند؟ آیا صرفاً تصور حضور مدیر به ذهن دانش­آموزان خطور می­کند؟ به نظر می­رسد شنیدن صدای زنگ، سبب می­شود در ذهن دانش­آموزان این قضیه شکل بگیرد که الآن مدیر می­آید لذا طرف ملازمه، تصدیق است نه تصور. در نتیجه اگر آمدن مدیر اثری داشته باشد، دانش­آموزان این اثر را مترتب می­کنند؛ مثلاً اگر تا الآن دعوا می­کردند دیگر دست از دعوا می­کشند؛ یا اگر وسائلشان نامنظم است آن را مرتب می­کنند. پس در ذهن دانش­آموزان بین دو تصدیق تلازم برقرار می­شود نه دو تصور؛ «زنگ به صدا در آمد»؛ «الآن مدیرمی­آید».

بله؛ در ضمن این تصدیق، تصور نیز وجود دارد چون تصدیقِ آمدن مدیر، بدون تصور مدیر معنا ندارد؛ ولی آنچه در من اثر می­گذارد تصدیق آمدن مدیر است نه تصورش.

لازم به ذکر است که منشأ ایجاد قرن اکید، نیز یک نوع غلبۀ اقتران و اماریت است. اقتران اکیدی که مطرح است، لزوماً به شکل جزمی نیست بلکه گاهی می­تواند ظنی باشد. به طور مثال اگر در 90 در صد موارد بعد از صدای زنگ، مدیر می­آید، با شنیده شدن صدای زنگ این قضیه در ذهن شکل می­گیرد که به احتمال 90 در صد مدیر خواهد آمد و همین احتمال 90 در صدی نیز آثاری دارد؛ مثلاً اگر مدیر باید و من را نا مرتب ببیند، مرا تنبیه می­کند لذا خودم را آماده می­کنم؛ چون برخی آثار، به موارد یقین اختصاص ندارند و احتمال قوی یا گاهی احتمال ضعیف نیز منشأ تنجیزشان می­شود.

آن پدیده­ای که ما وجداناً در این موارد درک می­کنیم قرن اکید نیست؛ بلکه قضیۀ «الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب» است؛ یا این که 100 در صد مواردی که صدای زنگ را شنیدم، مدیر آمده است پس دفعۀ 101­ام نیز نکتۀ خاصی برای تخلف وجود ندارد لذا بین این دو پدیده بر اساس استقرای تام یا ناقص یک نوع تلازم شکل می­گیرد. به عبارت دیگر در این پدیده­ها چیزی بیش از همان مفاهیم سنّتی استقراء و «الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب» و ... دیده نمی­شود و پدیدۀ جدیدی به نام اقتران اکید که غیر از پدیده­های سنتی و شناخته شده باشد، درک نمی­شود.

لذا احساس ما این است که اینجا یک قضیۀ تصدیقیه وجود دارد که بر نوعی استقراء تام که یقین­آور است یا استقراء ناقص که یقین­آور نیست و قاعدۀ «الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب» استوار است.

البته اشاره شد که ما از نتایج آزمایشات مزبور اطلاع نداریم؛ آیا این آزمایشات چیزی بیش از مفاهیم سنّتی نامبرده را به ما نشان می­دهد؟ فعلاً ما چیزی بیشتر از آن درک نمی­کنیم.

مقصود ما آن است که استقرای تام یا ناقص به مراتب بسیار ضعیفش در حیواناتی که مرتبه­ای از شعور دارند، نیز مطرح است؛ به هر حال این هم یک نوع استقراء است. حال ما دقیقاً نمی­دانیم در ذهن سگ چه اتفاقی می­افتد.

**سؤال**: آیا این استقراء نباید مورد التفات باشد تا نتیجه دهد؟

**پاسخ**: بله؛ اگر نسبت به خود استقراء توجه و آگاهی نباشد، چنین چیزی شکل نمی­گیرد؛ در قرن اکید نیز چنین التفات و آگاهیی نیاز است پس در این جهت بین قرن اکید و مطلب مورد نظر ما تفاوتی وجود ندارد.

**سؤال**: ابتداء تصور به ذهن می­آید و سپس به تصدیق می­رسد.

**پاسخ**: به نظر می­رسد ابتداء تصدیق در ذهن می­آید هر چند در ضمن این تصدیق، تصورات نیز وجود دارند. در اینجا تصور و تصدیق از هم جدا نیستند. آن پدیده­هایی که در این موارد شکل می­گیرد، همان تصدیق­ها هستند.

پس یک سری بحث­های جانورشناسی وجود دارد که اصل پدیدۀ شرطی شدن به چه شکل است؟ آیا بین دو تصور است یا بین دو تصدیق؟ برای اظهار نظر در خصوص جانوران لازم است به بحث­های جانورشناسی پرداخته شود که من نسبت به آن اطلاع ندارم؛ ولی به هر حال خلاصة مطلب این است که در دنیای انسانی، شرطی شدن چیزی بیش از استقرای تام و ناقص نیست.

**سؤال**: نتیجۀ استقراء و شرطی شدن، ابتدا تصور است و سپس به تصدیق می­انجامد.

**پاسخ**: خیر؛ نتیجه­اش از همان ابتداء تصدیق است. اصلاً از تصدیق تصور می­آید یعنی دقیقاً بالعکس است. ابتداء تصدیق می­آید و در ضمن آن تصور می­آید.

چون همیشه بین قضیۀ «صدای زنگ در آمد» و «مدیر آمد» تلازم برقرار بوده، با تصدیق جملۀ «زنگ به صدا در آمد» این جمله را نیز تصدیق می­کنم که «الآن مدیر می­آید»؛ بله در ضمن این قضیه، آمدن مدیر نیز تصور می­شود.

خلاصه این که فرمایش مرحوم شهید صدر مبنی بر این که حقیقت قرن اکید \_که ریشۀ این­ بحث­ها محسوب می­شود\_ بین دو تصور است، برای ما محل تأمل است چون ما پدیدۀ جدیدی غیر از همان مفاهیم سنّتی متعارف درک نمی­کنیم.

البته اینکه این استقراء و قرن اکید، به انسان اختصاص ندارد و در مورد حیواناتی که مرتبه­ای از شعور را دارند، نیز وجود دارد یک پیشرفت علمی محسوب می­شود. اینکه ما می­گوئیم مطلب جدیدی درک نمی­کنیم مقصودمان نادیده گرفتن تلاش­های علمی ارزشمندی که توسط دانشمندان انجام شده و در جای خودش اهمّیت دارد، نیست.

### کیفیت تحلیل وضع تعیینی با مسلک قرن اکید

مرحوم آقای صدر از این قضیه برای تحلیل مسلک قرن اکید استفاده کرده است. در جایی که قرن اکید در اثر تکثّر و تکرّر یک واقعه ایجاد شود، مسأله روشن است لذا توضیح و تبیین وضع تعیّنی با قرن اکید، اشکالی ندارد؛ اما مرحوم شهید صدر وضع تعیینی را نیز با مسلک قرن اکید تحلیل نموده است در حالی که تکرّر و تکثّری که در اصل شرطی شدن ذهن در بحث جانورشناسی مطرح است، در وضع تعیینی وجود ندارد. ایشان عنصر جدیدی را مطرح نموده است تحت عنوان عامل کیفی و قرن اکید را در وضع تعیینی، معلول آن دانسته است. به عبارت دیگر ایشان می­فرماید در وضع تعیّنی، قرن اکید از عامل کمّی ناشی می­شود، و در وضع تعیینی از عامل کیفی ناشی می­شود.[[9]](#footnote-9)

بر اساس توضیحی که از تقریرات آقای حائری استفاده می­شود، مقصود از عامل کیفی، آن است که مثلاً شما به شهری مسافرت کرده­اید و پشه­های آن شهر به شدّت شما را اذیت کرده­اند به طوری که هر وقت آن شهر را تصور می­کنید، پشه­های آن شهر نیز در ذهن شما تداعی می­شوند. ممکن است شما یک بار بیشتر به آن شهر نرفته باشید اما آزار آن پشه­ها آن قدر زیاد بوده باشد که در ذهن شما قرن اکید ایجاد شده باشد. بر اساس ادعای ایشان وضع تعیینی می­تواند به همین شکل باشد.

ما در اشکال به فرمایش ایشان گفتیم آیا واقعاً برای تحقق وضع، لازم است واضع در یک موقعیت زمانی و مکانی خاص و با کیفیتی ویژه وضع را انجام دهد؟ به نظر می­رسد همین مقدار که واضع، بگوید من این لفظ را برای این معنا قرار دادم برای تحقق وضع کفایت می­کند یعنی لازم نیست در یک مجلس خاص و با کیفیتی خاص انجام شود.

در ثانی با فرض پذیرش ادعای ایشان مبنی بر این که وضع در یک مجلس خاص و با کیفیتی خاص ایجاد شود، سؤال بعد آن است که چرا لفظ، تنها با معنای موضوع­له قرن اکید پیدا می­کند؟ در جلسۀ مورد نظر واقعیت­های مختلفی از قبیل واضع، مکان وضع، شنونده و ... وجود دارد، اما چرا از تمام این واقعیت­ها، لفظ تنها با معنا قرن اکید پیدا می­کند؟ چرا با شنیدن لفظ، واضع یا مکان وضع یا دیگر حقائق مرتبط با مجلس وضع، به ذهن خطور نمی­کند؟ شنیدن لفظ ذهن را به سمت واضع هدایت نمی­کند لذا هنوز که هنوز است معلوم نیست واضع چه کسی است؛ بحثی در کلام مرحوم شهید صدر مطرح است که واضع خدا است یا انسان است؟ به خصوص اگر واضع خدا باشد، تصویر عامل کیفی بسیار دشوار می­شود.

عمدۀ قضیه آن است که مجرّد یک مجلس خاص برای تحقق وضع کافی نیست؛ آنچه باعث اقتران لفظ و معنا می­شود قرار دادن لفظ به ازای معنا، قالب قرار دادن لفظ برای معنا، نشانه قرار دادن لفظ برای معنا و اموری از این قبیل می­باشد. سابقاً گفتیم وضع، بناگذاری واضع است بر این که لفظ قالبِ معنا باشد، تا در اثر پیروی افراد، این قالبیت از قالبیت عنوانی به قالبیت واقعی تبدیل شود. پس بدون افزودن چنین عنصری نمی­توان وضع را به درستی تحلیل کرد.

ضمیمه نمودن این نکته مناسب است که یک موقع یک بچۀ خردسال را در نظر می­گیریم که چون در مجلس (نامگذاری بچه) حاضر بوده در نتیجه بین تصور لفظ و معنا (یعنی خود بچه) قرن اکید ایجاد شده است چون آن بچه را تصور حسی کردیم؛ اما در وضع­هایی که برای مفاهیم کلی و غیر ملموس صورت می­گیرند چطور می­توان قرن اکید را ناشی از عامل کیفی دانست و عامل کمّی را از میان حذف کرد؟ چطور می­شود بین تصور لفظ و تصور آن معنای غیر مادّی و کلی، بدون عامل کمّی قرن اکید ایجاد شود؟ لذا ایجاد شدن قرن اکید با عامل کیفی، برای ما مبهم است.

تصویر وجدانی ما از نامگذاری­هایی که در زندگی روزمره انجام می­دهیم به این شکل است که لفظ را **برای معنا و للمعنی** قرار می­هیم. ما لفظ را برای معنا قرار می­دهیم تا لفظ نشانۀ معنا باشد؛ پس هدف ما از وضع، نشانه شدن لفظ برای معنا است. نشانه شدن نیز متوقف بر قرن اکید نیست؛ در زمان حدوث وضع که هنوز قرن اکید ایجاد نشده، همین مقدار که مستمع متوجه شود، متکلم بر اساس پیروی از واضع و در راستای تحقق­بخشی به هدف واضع لفظ را به کار برده، برای نشانه بودن لفظ برای معنا کافی است.

بله؛ به تدریج استعمالات به قدری زیاد می­شود که منشأ قرن اکید می­شود؛ پس قرن اکید حتی در وضع تعیینی معلول کثرت استعمال است. با صرف نظر از تصوری یا تصدیقی بودن دلالت لفظ، قرن اکید مقوّم استعمال نیست ولی نوعاً استعمالات عدیده، منشأ شکل­گیری اقتران اکید می­شود و آن اقتران اکید باعث می­شود گوینده و شنونده، جلسۀ وضع و بناگذاری واضع بر این که لفظ نشانة معنا باشد، از حالت التفات تفصیلی به حالت التفات اجمالی منتقل شود. به عبارت دیگر تکرّر استعمال، سرعت انتقال ذهن از لفظ به معنا را به قدری بالا می­برد که انسان دیگر به علم خودش التفات پیدا نمی­کند. اقتران اکید به معنای آن است که ذهن به قدری سریع از لفظ به معنا منتقل شود که اساساً متوجه نمی­شود این لفظ فلان معنا را دارد. اصلاً گاهی به قدری سریع می­شود که انسان دیگر از خود لفظ غافل می­شود که همان مرحلۀ فنای لفظ در معنا است که توسط آقایان مطرح شده است.

در جلسۀ آینده بحث مرحلۀ دوم که آیا دلالت لفظی متوقف بر اراده است یا نه، را تکمیل نموده و به بحث اقسام وضع وارد شده و آن را بر اساس کفایه دنبال می­کنیم.

1. منطق شفا جلد1 صفحۀ25. [↑](#footnote-ref-1)
2. الجوهر النضید (شرح تجرید مرحوم خواجۀ طوسی در منطق) صفحۀ8 و 11. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 104. [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 106 [↑](#footnote-ref-4)
5. مباحث الاصول ج1 ص103 [↑](#footnote-ref-5)
6. ابحاث اصولیه ج1 ص267 [↑](#footnote-ref-6)
7. نهاية الأصول، ص: 36 [↑](#footnote-ref-7)
8. نهاية الأصول، ص: 27 [↑](#footnote-ref-8)
9. مباحث اصول ج1 ص101 [↑](#footnote-ref-9)